



نگاهی نوبه جنبش اصلاحات در ایران

هوشنگ امیراحمدی

با طرح گفت‌وگو با جامعه مدنی در اواسط دهه ۷۰ در ایران انتظار می‌رفت که از پیچیدگی‌های سیاسی - اجتماعی کشور تحلیل‌های کارآمدتری ارائه شود. اما در عمل و به دلیل فقدان جامعه سیاسی سازمان یافته در کشور، گفت‌وگو با جامعه مدنی به گفت‌وگو با جامعه سیاسی تبدیل شد. این تحول، در کنار مبارزات روزانه در درون و بیرون از دولت، به پدیده جدیدی که می‌شود آن را «جامعه مدنی زدگی» نامید تبدیل شده و نتیجتاً جنبش دموکراتیک مردم ایران را از تجزیه و تحلیل‌های ساختاری محروم ساخت. در چنین شرایطی، تحلیل جنبش اصلاحات در ایران به شکلی از عدم درک صحیح نیروهای درگیر در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران رنج می‌برد و تحلیل‌هایی که در این رابطه بین نظریه پردازان سیاسی - اجتماعی داخلی و خارجی رایج است عموماً سطحی و ناقص هستند، این تحلیل‌ها تک بعدی هستند و در عمل نمی‌توانند در نظر گیرنده همه نیروهای واقعی‌ای باشند که در ایران امروز، در مقابل یا کنار یکدیگر فعالیت می‌کنند. در عین حال، تحلیل‌های رایج به طور مشخصی هدف‌های سیاسی - ایدئولوژیک را دنبال می‌کنند، غیرتاریخی و غیرعلمی هستند و در نتیجه قادر به پیش‌بینی حرکت‌های اجتماعی آینده و یا ارائه راه‌حل‌های عملی موفقیت‌آمیز برای جنبش دموکراتیک ایران نمی‌باشند.

از نظر غربی و تحلیلگران هم صدای آن، ایران تا قبل از دوم خرداد کشوری یک بعدی با دولتی اسلامی و غیرعادی بود. یعنی کشوری که در آن مردم عادی و یا جامعه مدنی وجود نداشت و تنها بازیگر صحنه دولتی اسلامی با رفتارهای غیردموکراتیک در حوزه داخلی و خارجی بود. در واقع دولت و ایدئولوژی آن دیواری بین مردم و این تحلیلگران شده بود. سپس جنبش دوم خرداد مثل آتشی از زیر خاکستر بیرون آمد و از آن به بعد از دید این تحلیلگران ایران دارای دو نیرو شد؛ گروهی محافظه‌کار و تندرو و گروهی دیگر میانه‌رو و اصلاح طلب، به دنبال آن بحث‌های رفرمیست و محافظه‌کار در داخل و خارج تبدیل به گفت‌وگو با جامعه مدنی در تحلیل تحولات سیاسی و اجتماعی ایران شد. هم‌اکنون تحلیلگران زیادی تحت تأثیر این دسته‌بندی در بررسی اوضاع امروز کشور، تکیه‌شان را بر این دو نیرو می‌گذارند. به نظر من هم نگرش یک وجهی قبل از جنبش دوم خرداد و هم نگرش در وجهی پس از آن به نیروهای مؤثر بر تحولات کشور اشتباه است. این تقسیم‌بندی‌های سطحی به پیچیدگی‌ها و ابعاد گوناگون جامعه ایران توجه نداشته‌اند.

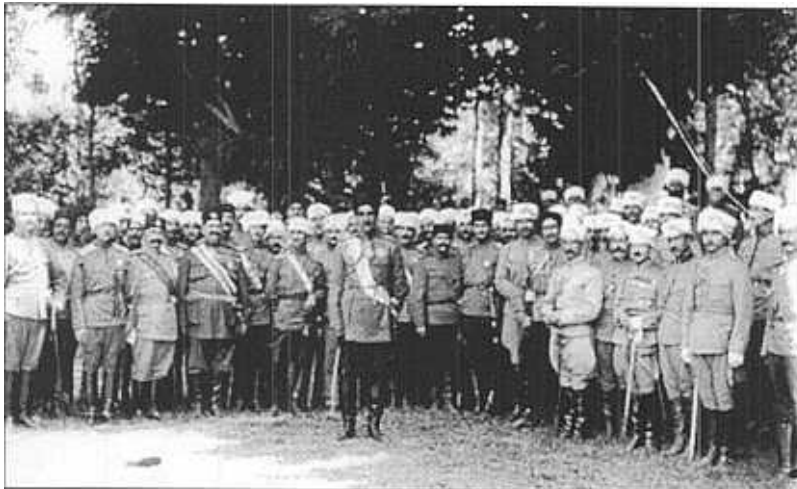
به علاوه غالب متخصصان و نظریه‌پردازان تحولات جامعه ایران، وقتی از این دو نیرو صحبت می‌کنند اشاره به دولتی‌ها و تصادفات نیروهای اسلامی دارند. یعنی گفت‌وگو با آنها فقط بخش مذهبی و به اصطلاح خودی را در جمهوری اسلامی دربر می‌گیرد و بخش عظیمی از نیروهای لائیک و آنهایی را که خارج از حکومت قرار دارند شامل نمی‌شود. بدیهی است که چنین تحلیلی ناقص است. ما نیاز به تحلیلی از نیروهای اجتماعی ایران داریم که از چارچوب مذهب و دولت فراتر برود و بخش گسترده‌تری از جامعه را پوشش بدهد. مذهب‌ها زیر مجموعه‌ای از جامعه ایران هستند و نه همه آن و دولت هم بخشی از مجموعه نهادهای کشور است. در واقع جامعه مدنی و بخش غیردولتی جامعه سیاسی عمده‌ترین نیروی اجتماعی را شامل می‌شوند. در عین حال تحلیل نیروهای درگیر در جامعه ایران صرفاً از دیدگاه تفاوت‌های ایدئولوژیک در بهترین شکل آن اشتباه و در بدترین شکل آن می‌تواند چون گذشته موجب استمرار دور تسلطی بشود که ایران معاصر در یکصد و پنجاه سال گذشته بین به اصطلاح «انقلاب» و «ضدانقلاب» تجربه کرده است.

هرگاه یکی از طبقات مبارزه قدرت را برده یا خشونت به تثبیت قدرت خود و حذف نیروهای دیگر اقدام کرده است این نحوه برخورد که ریشه در فرهنگ سیاسی انتقام‌جویانه ایران نیز دارد باعث به وجود آمدن یک جامعه خشونت‌پرور شده است

متناوب بین منافع سیاسی و منافع اقتصادی شکل گرفته‌اند. بدین معنی که در مقاطع مختلف طبقه متوسط با خواست‌ها و شعارهای توسعه سیاسی وارد صحنه شده، نیروهای پایین جامعه را با قبول شعار آنها همراه خود نموده و علیه طبقه بالا و دولت و متحد امپریالیست آن وارد مبارزات گاه خونین شده است. مهم آن است که طبقه متوسط جز در یکی دو مورد، ابتدا این مبارزات را برده و قدرت دولتی را تسخیر نمود، لکن بعد از چند سال قدرت را به طبقه بالا و دولت آن باخته است. طبقه بالا در مبارزات خود علیه طبقه متوسط تقریباً همیشه از شعارهای رشد و نوسازی اقتصادی استفاده کرده و طبقه پایین را قانع کرده که منافع آن در حمایت از مبارزه علیه طبقه متوسط حاصل می‌شود. واقعیت مهم دیگر این است که هرگاه یکی از طبقات این مبارزه را برده با خشونت به تثبیت قدرت خود و حذف نیروهای

لایتنک آن بود به انجام می‌رسانده است. در واکنش به این نیروی خارجی، نیاز چهارمی هم به نام استقلال ملی در ایران شکل گرفته که درون بخش‌های مختلف همه طبقات اجتماعی نفوذ دارد و گاه باعث به وجود آمدن اتحاد بین آنها هم شده است. از ویژگی‌های دیگر جامعه معاصر ایران آن است که سه نیاز پشت سر سه منافع و طبقه مذکور جدا از هم و اساساً متضاد با یکدیگر تلقی می‌شوند. به این دلیل طبقات مختلف نیازهای یکدیگر را به رسمیت نشناخته و دائماً در جهت حذف یکدیگر عمل کرده‌اند. مطالعه تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی در ایران معاصر همین سه نیاز، منافع و طبقه و مبارزات آنها را مخصوصاً بین طبقات متوسط و بالا در مقاطع مختلف تاریخی نشان می‌دهد. این مطالعه همچنین جنبه مهم دیگری از این مبارزات را عیان می‌کند و آن اینکه این مبارزات به طور

از دیدگاه من در تاریخ معاصر ایران سه نیروی باردار اجتماعی با ایدئولوژی‌های متفاوت ولی خواست‌های مشخص در مبارزات اجتماعی نقش تعیین‌کننده داشته‌اند: ۱) دولت و طبقه بالا با نیازها و منافع رشد اقتصادی. ۲) طبقه متوسط با نیازها و منافع توسعه سیاسی و ۳) طبقه پایین با نیازها و منافع عدالت اجتماعی. این سه طبقه قدرت خود را از منابع متفاوتی می‌گیرند. قدرت طبقه بالا در ثروت و نیروی دولت است که به اصطلاح ابزار خود را مانند چماقی در حمایت از آنان به کار می‌گیرد. قدرت طبقه متوسط در اندیشه و استدلال و قلم است و قدرت طبقه پایین نیز در کثرت، کار و نیروی بازوی آن است. علاوه بر این سه نیروی اجتماعی نیروی دیگری به نام امپریالیزم در مبارزات اجتماعی ایران نقش فعال داشته است. لکن این نقش رانه مستقل که با اتکا به دولت و طبقه بالا که خود جزء



دیگر اقدام کرده است. این نحوه برخورد که ریشه در فرهنگ سیاسی انتقام‌جویانه ایران نیز دارد، باعث به وجود آمدن یک جامعه خشونت‌پرور شده است. در ارزیابی نیروهای دخیل در این مبارزات به نقش نیروهای خارجی بخصوص امپریالیست‌های غالب در حمایت از طبقه بالا و دولت نباید کم بها داد.

اگرچه دلیل اصلی باخت سیاسی نیروهای طبقه متوسط ناتوانی آنها در ایجاد یک تفکر اقتصادی منسجم برای دولت طبقه متوسط بوده، لکن این شکست ریشه‌های دیگری نیز داشته است. یکی محدود بودن دانش علمی و تکنوکراتیک طبقه متوسط در مقایسه با دانش آنان در رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی است. دلیل عمده دیگر هرج و مرجی است که تقریباً همیشه متعاقب شکست دولت طبقه بالا در جامعه حاکم شده است. مشخصاً دولت و طبقه بالا عامل نظامی مستبد و غیرقانونی بوده تا جایی که حق مالکیت مشروع و یا هر نوع حقوقی را برای طبقات دیگر در ارتباط با حقوق خود دیده و مشروط می‌دانسته‌اند. در چنین شرایطی وقتی این دولت مستبد سرنگون می‌شد بی‌قانونی و بی‌نظمی به شکل هرج و مرج سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه حاکم می‌شد. بی‌دلیل نیست که طبقه متوسط بعد از پیروزی بر دولت تکیه بر قانونی کردن جامعه نموده و در مسیر این حرکت مشکلات اقتصادی و اجتماعی را نه تنها نادیده گرفته، بلکه افزایش هم داده است. نتیجتاً طبقات بالا به بهانه ایجاد نظم جدید و نیز رشد اقتصادی با کمک نیروهای پایین و امپریالیست‌ها توانسته است حرکت اجتماعی علیه طبقه متوسط را سازمان داده و جلو ببرد.

نیروهای اجتماعی ایران

چون قصد این نیست که تحلیل‌های رایج در مورد جنبش اصلاحات ایران بررسی و یا نقد شود، تنها اشاره‌ای گذرا به آنها می‌شود. علاوه بر نگرش دو وجهی اصلاح طلب در مقابل محافظه کار که به آن اشاره شد، دیگر مدل‌های تحلیل تحولات ایران در مقطع کنونی عبارتند از: بحث سنت در مقابل مدرنیسم، بحث ناسیونالیسم در مقابل پان‌اسلامیسم و بحث آرزوی دیرینه استقرار جامعه قانونمند در مقابل استبداد خودرأی که از زمان انقلاب مشروطه خواست ایرانیان بوده است. به علاوه نقش نیروهای خارجی و نفوذ نیروهای مارکسیستی درون جنبش مذهبی از دیگر تحلیل‌های رایج است. مدل مارکسیست‌ها مبارزات ایرانیان را براساس منافع طبقاتی (اقتصادی) تجزیه و تحلیل می‌کند و برای ایدئولوژی جایی در نظر نمی‌گیرد. در مقابل، برخی دیگر اساس را بر ایدئولوژی قرار داده‌اند و نیروهای اجتماعی را به سه گروه عمده مذهبی‌ها، ملی‌گرایان

گرفته باشد، منافع طبقاتی خود بر اثر نیازها و منافع افراد شکل می‌گیرند. نیازها آنان را وادار به حرکت و فعالیت می‌کنند و به این ترتیب اشتراک نیازها باعث جمع شدن گروه مردم به دور یکدیگر و ایجاد منافع و طبقه می‌شود. به عبارت دیگر، طبقات منافع را نمی‌سازند، بلکه نیازها منافع را و منافع طبقات را به وجود می‌آورند. این درست عکس فرمولی است که تجزیه و تحلیل‌های طبقاتی مارکسیست‌ها مطرح می‌کنند. همین‌جا توضیح بدیم که این نیازها و منافع صرفاً اقتصادی نبوده، بلکه ورا اقتصادی هم هستند. برای برخی از گروه‌های اجتماعی گاه این نیازها و منافع ممکن است عمدتاً غیراقتصادی باشند، در حالیکه برای گروه‌های اجتماعی دیگر منافع اقتصادی ممکن است نقش عمده داشته باشد.

در ایران معاصر سه نیاز عمده اجتماعی شکل گرفته‌اند که عبارتند از توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی. این سه نیاز در پروسه جنبش‌های مختلف اجتماعی به سه منافع اساسی تبدیل شده‌اند که عبارتند از منافع اقتصادی، منافع سیاسی و منافع اجتماعی. پشت‌سر این منافع و به ترتیب طبقات بالا و دولت، متوسط و تحصیل کرده (اینتلجنسیا) و کارگران و زحمتکشان قرار گرفته‌اند که من در اینجا آنها را به اختصار طبقه بالا، متوسط و پایین می‌خوانم. به علت نفوذ و تسلط امپریالیست‌ها در ایران نیاز چهارمی نیز شکل گرفته که به طور عام به عنوان نیاز استقلال مطرح می‌شود. این نیاز به شکلی درون منافع طبقاتی همه نیروهای اجتماعی شکل گرفته‌اند، لکن در طول زمان به استثناء دوران بعد از انقلاب ۱۹۷۹، نیروهای طبقه بالا کمترین حساسیت را به آن نشان داده‌اند. در دوران کنونی شکل نیاز استقلال، به علت جهانی شدن جامعه بشری به طور روزافزونی دگرگون می‌شود تا جایی که ملی‌گرایی امروز یک پدیده از پایین و در

مارکسیست‌ها تقسیم کرده‌اند. در این تحلیل‌ها برعکس نوع اول، جایی برای منافع اقتصادی یا سیاسی در نظر گرفته نمی‌شود. اگرچه این تقسیم‌بندی‌ها و تجزیه و تحلیل‌هایی که براساس آنها ارائه شده کمک شایان توجهی به درک بهتر نیروهای اجتماعی درگیر در صحنه سیاسی ایران کنونی کرده‌اند، لکن در تحلیل نهایی هیچ‌یک از این تقسیم‌بندی‌ها نمی‌توانند توضیح قابل استفاده‌ای برای سیاست‌گذاری عملی و مفید سیاسی و یا برای ارزیابی سازنده پدیده‌های اجتماعی ایران امروز ارائه دهند. برای مثال این تقسیم‌بندی‌ها به ما نمی‌گویند مردمی که برای تظاهرات اعتراض‌آمیز به خیابان‌ها می‌آیند به کدام یک از طبقات اجتماعی تعلق دارند و یا خواست‌های این اعتراضات مردمی چیست؟ و یا طرفداری از اصلاحات در بین جوانان ایران امروز از ملی‌گرایی یا اسلام‌گرایی آنها سرچشمه می‌گیرد یا ریشه دیگری دارد؟ و یا اینکه چالش امروز نیروهای درون حکومت بر سر اولویت توسعه اقتصادی و یا توسعه سیاسی ریشه در کجا دارد؟ این تحلیل‌ها برای این سوال که چرا نیروهای زحمتکش جامعه گاه‌به‌گه به دنبال این و یا آن نیروی اجتماعی می‌روند و اصولاً منافع آنان با حمایت از کدام نیروی اجتماعی بهتر تأمین می‌شود نیز جوابی ندارد و بالاخره این تقسیم‌بندی‌ها و تحلیل‌های منتج از آنها راه‌حل مشخصی برای بیرون آمدن جامعه ایران از بن‌بست مبارزات اجتماعی ۱۵۰ ساله خود پیشنهاد نمی‌کنند.

به نظر من برای داشتن درک بهتری از جنبش دمکراتیک ایران و فرموله کردن یک راه‌حل سیاسی عملگرا نیاز به مدلی جدید و کامل داریم. بهترین مدل برای توضیح نیروهای دست‌اندرکار اجتماعی که در ضمن می‌تواند به سئوالات فوق نیز پاسخ دهد مدلی ترکیبی است که براساس منافع طبقاتی و همراه با یک تشخیص ایدئولوژیک شکل

مانیاز
به تحلیلی
از نیروهای اجتماعی
ایران
داریم
که از چارچوب
مذهب و دولت
فراتر برود
و بخش
گسترده‌تری
از جامعه را
پوشش بدهد

تضعیف نسبی دولت در مقابل نیروهای مردمی به دلیل کاهش درآمد نفت و افزایش مالیات‌ها دولت را هر چه بیشتر به توده‌های مردم مخصوصاً نیروهای طبقه متوسط وابسته است

عین حال تلفیق گرا تلقی می‌شود، در حالیکه ملی‌گرایی در گذشته پدیده‌ای از بالا (تخبگان) و انزواطلب بود.

طبقه بالا و دولت چنانکه از نام آن نیز پیداست شامل سران دولتی، کارخانه‌داران، زمین‌داران و ملاکان، بازرگانان و تاجران، روحانیون طراز اول و حتی دلالان عمده می‌شود. در میان افراد این طبقه ایدئولوژی‌های مختلف وجود دارد. برخی از آنها دارای گرایش ملی هستند، گروهی مذهبی هستند، برخی هم از مذهب استفاده می‌کنند تا منافع اقتصادی خود را تأمین کنند، حتی اگر از طریق به وجود آوردن مافیای اقتصادی باشد و بالاخره برخی عقب مانده و سنتی و برخی مدرن هستند. این گروه‌ها با همه تفاوت‌های یاد شده، نقاط اشتراکی دارند که آنها را به یکدیگر متصل می‌کند و آن کسب منافع اقتصادی فردی و طبقاتی است. در مجموع این گروه‌ها برای ارضای نیازهای اقتصادی خود طرفدار آزادی تجارت و رشد اقتصاد هستند. این طبقه همواره در تاریخ معاصر ایران از جهت تعداد نیروهای محدود، ولی موثری را شامل می‌شده‌اند و همیشه کیفیت و قدرت خود را از دولت می‌گرفته‌اند. به همین دلیل بین قدرت و ثروت آنها یک ارتباط تنگاتنگ وجود دارد و مسیر این ارتباط از قدرت به ثروت است و نه برعکس. در کشورهایی که در آنها بورژوازی دمکراتیک حاکم است، عکس این رابطه وجود دارد. یعنی ارتباط بین ثروت و قدرت از ثروت به قدرت است و نه برعکس.

گروه دوم، طبقه متوسط و روشنفکران است که طیف وسیعی از افراد را شامل می‌شود و بخش‌های مختلفی دارد. تشکیل دهندگان این طبقه هم از لحاظ تعداد و هم از لحاظ گوناگونی ایدئولوژیک، بیش از افراد طبقه اول هستند و شامل تحصیلکردگان دانشگاه‌ها، خرده‌بورژوازی‌های

متوسط، کارمندان و مدیران رده‌های میانی، پزشکان، وکلا، معلمان، دانشجویان و تکنوکرات‌ها می‌باشند. خواست اصلی این گروه‌ها دموکراسی، مشارکت اجتماعی، حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی است که مجموعه این خواست‌ها امروزه در شعار توسعه سیاسی تبلور یافته است. این طبقه همواره تلاش دارد تا برای خود جای پای در دولت و نهادهای سیاسی به وجود بیاورد و این خواسته باعث ایجاد وضعیت ناپایداری در این طبقه می‌شود. به طوری که این طبقه را می‌توان به جوی آبی تشبیه کرد که به طور مداوم توسط دانشگاه‌ها و دیگر مراکز آموزشی به کمیت آن اضافه می‌شود. اما همزمان تعدادی نیز در حال خروج از آن هستند. بخش بسیار اندکی به طبقه بالاتر راه می‌یابد و بخش دیگری به سمت طبقه پایین سرازیر می‌شوند. جویبار طبقه متوسط به طور دائم در حرکت و پر شدن و خالی شدن است.

طبقه متوسط تنها از لحاظ کمیت ناپایدار نیست، بلکه از لحاظ ایدئولوژی نیز ثبات ندارد. به طوری که اگرچه طبقه متوسط ایده‌های زیادی دارد، ولی ایدئولوژی خاصی ندارد. به طور مثال گروه‌های سازنده این طبقه سیستم اقتصادی و سیستم فکری منسجم و یکدستی ندارند، از خواست‌های مختلف و متضاد دو طبقه دیگر تأثیر می‌گیرند و به دنبال راه حل سومی هستند. نکته مهم و جالب توجه در مورد طبقه متوسط و روشنفکران، رشد کمی و کیفی آن در تاریخ معاصر کشور است، برای مثال در زمان جنبش بابی، تعداد آنها کم و محدود بود و دولت مرکزی توانست با خشونت و سریع آنها را تار و مار کند. ولی به مرور تعداد و کیفیت آنها افزایش پیدا کرده است. انفجار جمعیت در سال‌های بعد از انقلاب ۱۳۷۹ بر تعداد نیروهای جوان کشور و در نتیجه طبقه

سومین گروه که بخش وسیعی از جامعه ایران را شامل می‌شود، طبقه پایین است. این طبقه شامل کارمندان رده پایین، کارگران، کشاورزان و محرومان است. اگرچه این طبقه هم مانند طبقه متوسط گروه‌های مختلفی را شامل می‌شود، ولی از طبقه متوسط انسجام بیشتری دارد. گروه‌های تشکیل‌دهنده این طبقه از لحاظ ایدئولوژیک از اندیشه خاصی پیروی نمی‌کنند، ولی معمولاً گرایش به نیروهای رادیکال طبقه متوسط دارند و توسط آنان تغذیه فکری می‌شوند. اگرچه طبقه پایین هرگز در دولت نقش مهمی نداشته است، ولی به دلیل تعداد زیاد، بسته به اوضاع سیاسی روز و در مقاطع گوناگون مبارزات اجتماعی مورد توجه دو طبقه دیگر قرار گرفته است. تاریخ ایران نشان می‌دهد که این طبقه گاهی به نفع طبقه متوسط و گاهی به نفع طبقه بالا وارد مبارزات اجتماعی شده است. اما در هر شرایط خواست این طبقه تأمین نیازهای ابتدایی و اساسی خود بوده و شعار همیشگی آن نیز عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه امکانات و منابع است.

نقش امپریالیسم

به عنوان نیروی چهارم

تحلیل جنبش‌های اجتماعی مختلف تاریخ معاصر بدون اشاره به دخالت نیروهای خارجی هرگز کامل نخواهد بود. سه طبقه یاد شده تنها نیروهای فعال و دست‌اندرکار اجتماعی نبوده‌اند، بلکه همواره نیروی چهارمی نیز در کار بوده که از خارج روی این مجموعه طبقاتی اعمال قدرت کرده و آن نیروی چهارم امپریالیسم بوده است. از طرف دیگر امپریالیسم یا نیروی خارجی هرگز نمی‌توانست بدون داشتن پایگاهی در داخل، اعمال نفوذ کند و پایگاه طبقاتی آنها در ایران دولت بود. برای نشان دادن نقش دولت در این جریان، باید به خواستگاه و شکل دولت در ایران اشاره کنیم.

در اوایل قرن نوزدهم، دولت فقط شامل شاه و درباریان بود و حتی طبقات بالای جامعه مانند زمینداران، تجار یا امرای ارتش، جزو دولتیان به حساب نمی‌آمدند. ناگفته نماند که این عده حتی شهروند عادی نیز محسوب نمی‌شدند، چرا که حق شهروندی



وجود نداشت. در ایران آن روز، شاه تعیین کننده حقوق مردم بود. در واقع دولت شامل تعدادی شاهزاده و درباریان بود که بقیه جامعه را مانند زیردستان خود تلقی می کردند، ولی به مرور زمان این ترکیب به شکل کنترل شده ای تغییر کرد و عده ای از لایه های بالایی طبقه بالا توانستند خودشان را وارد دولت کنند و دولت هم آنها را در خود پذیرفت. بدین ترتیب شهرنندی در ایران از طبقات بالا آغاز شد (آموزش و پرورش نیز از بالا شروع شد، قبل از مدرسه ابتدایی رشدیه، کالج دارالفنون تاسیس گردید). بر این اساس بورژوازی ایران نیز بعدها و برخلاف اروپا در درون دولت شکل گرفته نه خارج و مستقل از آن.

اگرچه لایه های بالایی طبقه بالا اولین گروهی بودند که به درون دولت راه پیدا کردند، اما تنها گروه نبودند. هم زمان نیروی دیگری نیز به درون دولت راه پیدا کرد و این نیروها امپریالیست ها یا نیروهای استعمارگر خارجی بودند. این گروه از طریق زد و بند با شاه و رشوه به دربار، مستقیماً وارد مجموعه دولت شد. بدین ترتیب سه لایه مشخص در درون دولت به وجود آمد: ۱) شاه و دربار، ۲) طبقات بالای زمیندار، تجار، نظامیان، روحانیون سطح بالا و بروکرات های درجه اول و ۳) نمایندگان نیروهای خارجی (امپریالیسم). منافع هر سه این گروه ها، اقتصادی بود و از تجارت و فروش ذخایر ملی به بیگانگان به دست می آمد. قدرت نظامی دولت و امپریالیسم نیز وسیله خط و وضعیت برتر آنها در جامعه بودند. تا زمان انقلاب مشروطه، ترکیب دولت تقریباً بدینگونه بود. دولت نماینده مردم نبود، بلکه نماینده این سه نیرو به حساب می آمد.

ترکیب جدید دولت و ورود نیروهای خارجی با منافع متفاوت یا متضاد، باعث ایجاد تنش و اختلاف در درون مجموعه دولت شد، عوامل درونی امپریالیسم در دولت (از شاهزاده ها تا طبقه بالا) هر یک از ابرقدرت دوست خود طرفداری می کردند و بدین ترتیب مجموعه دولت بین روسوفیل ها (متماایل به روس)، آنگلوفیل ها (متماایل به انگلیس)، فرانکوفیل ها (طرفدار فرانسه) و بعدها امریکوفیل ها تقسیم شده بودند. این بازی های سیاسی محدود به شاه و اشراف دربار و طبقات بالا و امپریالیست ها نماند و به زودی لایه های بالایی طبقه متوسط را نیز دربر گرفت. طبقه متوسط که با رشد آگاهی و سواد وارد حکومت شده بود، در این میدان شرکت کرده و سهم مادی خود را طلبید. این وضعیت به چند دستگی درون دولت دامن بیشتری زد و موجب گسترش دسیسه و فساد دولتی شد. به عبارت دیگر اگر تا قبل از آن فساد فقط در میان شاه و دربار وجود داشت بعداً در میان تجار، نظامیان و متخصصان نیز سربایت کرد و آنها یاد گرفتند که چگونه با

امپریالیسم معامله کنند. این خصوصیات در مجموع فرهنگ ویژه خود را پیدا کرد که هنوز ذهنیت غالب بسیاری است، مجموعه این خصوصیات منفی باعث شد دولت نتواند رشد کند.

در مقابل دولت، دو طبقه دیگر (متوسط و پایین) رشد کردند. آموزش و سواد که ابتدا به طبقه بالا تعلق داشت، کم کم گسترش پیدا کرد. ابتدا در میان طبقه متوسط و سپس در بین اقشار پایین تر. دیگر نه فقط دولتیان بلکه افرادی از طبقه متوسط هم توانستند به دارالفنون راه پیدا کنند. دانشگاهی که حدود ۵۰ سال قبل از پیدایش مدارس ابتدایی در ایران تاسیس شده بود با بالا رفتن سطح سواد و آگاهی عمومی، جنبش های اجتماعی طبقه متوسط و زحمتکشان ایران شکل گسترده تر و محکم تر گرفتند. در عین حال طبقه متوسط که در گذشته از طبقات بالا به وجود می آمد، به طور فزاینده ای حاصل طبقات متوسط و زحمتکش ایران شد. برخی از لایه های بالایی از طبقه متوسط وارد دولت شدند و بقیه در مقابل دولت و طبقه بالا، شروع به قدرت نمایی کردند. جنبش بابی (غیر از بهائیت است) از این نظر اولین اعتراض روشنفکران طبقه متوسط به دولت است که خواست های سیاسی داشتند. سپس جنبش تنبکاو علیه امپریالیست ها شکل گرفت و کمی بعد از آن انقلاب مشروطه اتفاق افتاد که هم طبقات بالا، هم دولت و هم امپریالیست ها را نشانه گرفته بود. البته حمایت نیروهای خارجی مختص به طبقات بالا نماند و آنها بسته به اوضاع سیاسی به طور تاکتیکی گاه از طبقه متوسط هم دفاع کردند (حمایت انگلیسی ها از مشروطه خواهان).

ورود کشورهای استعمارگر به ایران که برای به دست آوردن ذخایر و بازارهای مصرف جدید بود، تغییرات زیادی را نیز در ایران به وجود آورد. برخی از این تغییرات مثبت و برخی دیگر منفی بودند، اما در مجموع به دلیل گسترش فساد در مجموعه دولت و حمایت نیروهای خارجی از دولتمردان فاسد، روحیه بیگانه ستیزی در میان جامعه ایران رشد کرد و نیاز به استقلال در جامعه عمده شد. اگرچه این خواسته به اندازه سه خواست توسعه اقتصادی، سیاسی و عدالت اجتماعی که از آن سخن به میان رفت قوی است، ولی با آنها تفاوت هایی نیز دارد. به عنوان مثال نیاز به استقلال در بطن خود یک خواست تدافعی است و در ذات خود منفی است. از همه مهمتر، وابستگی برای اکثر ایرانیان یک جنبه ذهنی نیز دارد که خود نتیجه تاریخ استعمار در ایران است. به عبارت دیگر واقعیتی عینی استقلال گاه با ذهنیت وابستگی نفی می گردد.

تا قبل از انقلاب ۱۹۷۹ مجموعه طبقات بالا شامل دولت و امپریالیسم بود. بعد از انقلاب این مجموعه دچار شکستگی شد

و این شکستگی به طور ویژه بین دولت و امپریالیسم اتفاق افتاد، به طوری که این دو نیرو نتوانستند خود را به طور هماهنگ علیه جنبش دمکراتیک سازمان بدهند و این مشکل کماکان وجود دارد و باعث می شود که جنبش مردم ایران توان بیشتری برای برقراری موازنه قدرت بین نیروهای طبقات متوسط و پایین از یک طرف و دولت و طبقه بالا از طرف دیگر داشته باشد. در این میان امپریالیسم که رابطه اش با دولت و طبقه بالا در ایران شکسته شده است، عملاً در جنبش دمکراتیک نقش مهمی ایفا نمی کند و هر از گاهی هم که بخواهد کاری بکند در عمل به نفع جنبش مردم تمام می شود. در نتیجه این بار برخلاف گذشته جنبش دمکراتیک ایران شانس بیشتری برای توفیق دارد.

افزایش شانس طبقه متوسط باید در رابطه با چند پدیده جدید دیگر نیز دیده شود. جهانی شدن و انقلاب اطلاعات یکی از پدیده هایی است که به همراه خود موجی از جنبش های دمکراتیک را در سطح جهان باعث شده و در عین حال انحصار اطلاعاتی طبقه بالا را شکسته است. در این رابطه و به دلیل بحران های عمومی جامعه ایران امروز نقش نیروهای روشنفکر طبقه متوسط، مذهبی و سکولار، بیش از پیش عمده شده و عملاً به یک وضعیت همزیست تبدیل شده است. این موقعیت جدید روشنفکران در جامعه نشان دهنده افزایش آموزش تکنوکراتیک و بلوغ سیاسی، اجتماعی و تاریخی آنان است. تضعیف نسبی دولت در مقابل نیروهای مردمی به دلیل کاهش درآمد نفت و افزایش مالیات ها دلیل مهم دیگری است. در چنین شرایطی دولت هر چه بیشتر به توده های مردم، مخصوصاً نیروهای طبقه متوسط، وابسته شده است. این نیروها بیش از گذشته از دولت انتظار شفافیت در سیاست های عمومی، مسئولیت پذیری در عملکردها، انضباط در رفتارها و نوگرایی در پندارها را دارند. ضعف نسبی دولت امروز دلیل دیگری هم دارد و آن ایجاد جناح بندی در درون دولت است. حداقل بخشی از این گسستگی درونی دولت به دلیل انشعاب فکری در جنبش مذهبی و ایدئولوژی اسلامی آن است.

نزدیکی هر چه بیشتر بخشی از لایه های بالایی طبقه متوسط به قدرت سیاسی دلیل دیگری برای افزایش شانس طبقه متوسط در این مرحله از تاریخ ایران است. این گروه ها توانسته اند خود را به درون دولت و نظام تصمیم گیری و اجرایی کشور بکنند. این همراه از طبقه بالا که به طور روزافزونی به سازمان دادن به بورژوازی کشور گرایش پیدا می کند مجموعه ای را به وجود می آورد که لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی را پذیرا هستند و در عمل آینده بورژوازی نوین ایران را در دست خواهند داشت. در اینجا اشاره بیشتر به

شاه
برای
حاشیه ای کردن
کامل طبقه متوسط
انقلاب سفید را
به راه انداخت

آن بخش از نسل جدید بورژوازی ایران است که تحصیل کرده و دنیا دیده شده و در نتیجه به منطق بورژوازی لیبرال آگاهی و اعتقاد پیدا کرده است. شواهد نشان می‌دهند که هم‌اکنون شکاف عمیقی در حال شکل‌گیری در نگرش بخشی از «آزاده‌ها» و پدران آنان است. در حالیکه نسل قدیمی تر رهبری انقلاب اسلامی خواهان یک دولت بورژوازی مذهبی و سنتی است نسل جدید به طور روزافزونی خواهان یک دولت بورژوازی مدرن غیرمذهبی با رهبری مستقیم خود است که در چارچوب آن پدران آنان صرفاً برای مشروعیت بخشیدن به سرمایه‌داری و به عنوان پاسدار اخلاق و معنویت در جامعه نقش خواهند داشت.

شواهد تاریخی

اینک با مروری کوتاه و سریع در تاریخ معاصر ایران سعی خواهد شد که برای مدل‌ارایه شده نمونه‌های مشخص عنوان گردد. به دلیل حضور فعال‌تر طبقه متوسط در جنبش‌های اجتماعی ایران بهتر است چنین مروری را با طبقه متوسط شروع کنیم. این طبقه که بی‌شک موتور محرک جنبش‌های اجتماعی ایران است از زمان قائم مقام فراهانی و سپس امیرکبیر به طور جدی وارد عرصه فعالیت سیاسی و اجتماعی ایران شد و جنبش‌های بابی و تنباکو و سپس انقلاب مشروطه را به وجود آورد. نمودهای دیگر قدرت‌نمایی این طبقه تا به امروز و با ظهور جنبش اصلاحات ایران ادامه دارد که شعارهایی مانند جامعه مدنی، پلورالیسم، توسعه سیاسی و مشارکت در قدرت را همچنان فریاد می‌کشد. این گروه جز در دوران‌های کوتاه تاریخی به خواست‌های خود نائل نشده‌اند که در ایران به اصطلاح سال‌های کوتاه «بهار آزادی» نامیده می‌شوند. پس از انقلاب مشروطه، دوران نخست‌وزیری مصدق و سال‌های اول پس از انقلاب اسلامی و بالاخره ایام دوم خرداد ۱۳۷۶ مثال‌هایی از دوران سلطه نسبی طبقه متوسط هستند.

جنبش بابی اولین جنبش طبقه متوسط تازه شکل گرفته ایران است که در مقابل دولت که نماینده و فئودال‌ها بود ایستاد و اعتراض کرد، لکن به دلیل تعداد محدود و کیفیت پایین به آسانی سرکوب شد. نکته جالب اینجاست که سرکوبگر این جنبش امیرکبیر بود، یعنی همان کسی که بنیانگذار نوگرایی اقتصادی در ایران است و تصادفاً این نوگرایی اقتصادی را همزمان با سرکوب جنبش بابی انجام داد و بدین طریق اولین شکاف بین توسعه اقتصادی و سیاسی را به وجود آورد. البته امیرکبیر تحت تأثیر شدید دربار قاجار، روحانیون دربار و نیروهای طبقه بالا قرار داشت. سپس انقلاب مشروطه به نمر رسید که در واقع اولین انقلاب موفق طبقه متوسط است که هم علیه دولت و هم

نیروی که امروز می‌تواند نقش تاریخی مهمتری ایفا کند دولت بورژوازی مدرن است که با ترکیبی از لایه‌های بالایی طبقه متوسط و نیروهایی از درون دولت و طبقه بالا شکل می‌گیرد

علیه نیروهای خارجی انجام شد. این انقلاب توسط کودتای رضاشاه و به بهانه پایان دادن به هرج و مرج سیاسی و تجدیدگرایی اقتصادی نافرجام ماند و یک بار دیگر جنبش طبقه متوسط شکست خورد. رضاشاه به نمایندگی از طبقه بالا و دولتی‌های نواخته به رشد و نوگرایی اقتصادی پرداخت.

پس از آن و با فرار رضاشاه از ایران، طبقه متوسط دوباره سر برآورد، نفسی تازه کرد و خواست‌های همیشگی خود مانند حق شهروندی، دموکراسی و توسعه سیاسی را مطالبه کرد. این طبقه در زمان نخست‌وزیری مصدق به اوج قدرت رسید. مصدق در این زمان از همین طبقه قدرت می‌گرفت و تحت تأثیر آن بود. در این دوران اقتصاد کنار گذاشته شد. حتی ملی کردن نفت حرکتی سیاسی و نه اقتصادی بود. با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این طبقه دوباره سرکوب شد و این بار محمدرضا شاه بود که نمایندگی طبقه بالا و دولتی‌ها را به عهده گرفت و شعار نوگرایی و رشد اقتصادی را سرداد و به خواست‌های سیاسی طبقه متوسط بی‌اعتنا ماند. شاه برای حاشیه‌ای کردن کامل طبقه متوسط انقلاب سفید (اقتصادی) را به راه انداخت که از طریق آن به طبقه زحمتکش سهمی شدن در سود کارخانه‌ها و اصلاحات ارضی را هدیه داد. لکن نه طبقه متوسط دست از خواست‌های سیاسی خود برداشت و نه طبقه زحمتکش به عدالت اجتماعی دست یافت.

نتیجتاً دوباره طبقه متوسط انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ را به وجود آورد که انقلابی با خواست‌های سیاسی بود. شعارهای این انقلاب عبارت بودند از آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی. توجه باید داشت که رشد و توسعه اقتصادی جزء شعارهای انقلاب ۱۹۷۹ نبود. به قول بعضی از رهبران انقلاب، مردم ایران برای خیزش انقلاب نکرده بودند. پس از چند سال و در پایان جنگ با عراق حکومت هاشمی رفسنجانی خواست بازنده کردن شعار رشد و نوسازی اقتصادی، انقلاب سیاسی طبقه متوسط را به پایان ببرد که نشد. در این رابطه دولت رفسنجانی حتی بحث سازندگی را تا سطح یک حرکت ملی ارتقاء داده و در ارتباط با آن مشوق ایجاد سازمان کارگزاران سازندگی در کشور شد. همچنین شرایط برای حاشیه‌ای کردن نیروهای شناخته شده طبقه متوسط از دایره قدرت فراهم شد. عدم حضور موثر نمایندگان این طبقه در مجلس چهارم نمونه بارز چنین تلاشی برای از بین بردن حرکت سیاسی طبقه متوسط بود.

اما طبقه متوسط دوباره با همان خواست‌های همیشگی سیاسی خود جنبش دوم خرداد را به وجود آورد که به نظر من نمود دیگری از مبارزه تاریخی بین طبقات بالا و متوسط در جامعه ایران است. این مبارزه تاکنون ادامه داشته و می‌توان آن

را در کشمکش‌ها و گفت‌وگوهای جاری در روزنامه‌ها و خیابان‌های کشور مشاهده کرد. با یک نگاه نافذ و سریع می‌شود دریافت که نیروهای جبهه به اصطلاح اصلاحات اگر نه تماماً، بلکه اکثر از نیروهای طبقه متوسط جامعه هستند و نیازها و شعارهایشان نیز کامکان همان خواست‌های سیاسی را مطرح می‌کند که این طبقه در ۱۵۰ سال گذشته مکرراً آنها را مطرح کرده است. در مقابل این جنبش اصلاحات طبقه متوسط، ضد جنبش طبقه بالا با خواست‌های اقتصادی قرار دارد. همانطوری که خواهیم دید این بار طبقه بالا و دولت نه تنها نمی‌توانند از امریالیست‌ها کمک بگیرند، بلکه به شکلی در مقابل آن ایستاده‌اند.

در مبارزات طبقات بالا و متوسط در ایران معاصر طبقه پایین اگرچه همیشه حضور داشته، ولی این حضور مستقل نبوده است و گاه هم که تمایل به حرکت مستقلی داشته است، با همکاری طبقات بالا و متوسط از پیشبرد اهداف خود بازمانده است. هر یک از دو طبقه درگیر، در هنگامه مبارزات، چه انقلابی و چه انتخاباتی، با استفاده از تاکتیک‌های شعارهای عدالت اجتماعی و تأمین نیازهای اولیه سعی در جذب حمایت طبقه پایین داشته‌اند. طبقه زحمتکش نیز گاه به این و یا آن طبقه پیوسته است و باعث پیروزی طبقه‌ای که شعارهای آن را می‌داده گردیده است. لکن طبقه پایین، همواره بازنده اصلی مبارزات سیاسی بوده و خواست عدالت اجتماعی در عمل قربانی شده است، به عبارتی هر دو طبقه در مقطع زمانی خاصی به زحمتکشان قول‌هایی داده‌اند و از حقوق آنها دفاع کرده‌اند، ولی پس از رسیدن به قدرت، آنها را فراموش کردند. در کشمکش جاری قدرت در ایران نیز که در آن طبقه بالا تحت فشار بسیاری از سوی طبقه متوسط قرار دارد نیروهای حاکم طبقه بالا با شعارهای اقتصادی و عدالت اجتماعی که هدف آن تنها کسب پشتیبانی طبقه پایین است، در صحنه مبارزه فعال هستند.

به سوی دولت ائتلاف

همانطوری که اشاره شد در جامعه ایران سه نیاز، نفع و طبقه اجتماعی وجود دارند که در طی تاریخ معاصر به دلیل عدم پذیرش مشروعیت یکدیگر دائماً در تضاد و مبارزه بوده‌اند. لکن این سه نیرو در تاریخ معاصر کشور نتوانسته‌اند یکدیگر را کاملاً حذف کنند و حتی در مقاطعی که به این کار توفیق یافته‌اند منافع بادوامی را نصیب خود نکرده‌اند. در نتیجه مشکلات مربوط به عدم توفیق در پیشبرد توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی کامکان در جامعه وجود دارند. یکی از اشتباهاتی که حتی رهبران دلسوز ایران نیز مرتکب شده‌اند این فرض است که برای حل این مشکل نیاز به اولویت‌بندی زمانی است و معمولاً



این اولویت بندی برای نیروهای طبقه بالا از اقتصاد به سیاست به عدالت و برای طبقه متوسط از سیاست به اقتصاد به عدالت است. این اولویت بندی در سال های اخیر به عنوان بحث مشخصی بین جناح های حاکم درون جمهوری اسلامی نیز مطرح بوده است. برای مثال در حالیکه رئیس قوه مجریه از اولویت توسعه سیاسی صحبت می کند رئیس شورای مصلحت نظام از اولویت رشد اقتصادی حمایت می کند. این برخورد کماکان نشان می دهد که حاکمان کشور نیازهای اساسی جامعه را متضاد هم می بینند نه مکمل یکدیگر و اینکه جامعه سیاسی مخصوصاً بخش دولت آمادگی ذهنی و راه حل عملی برای قبول مشروعیت و توسعه همزمان این سه نیاز و منافع طبقات سه گانه ندارد.

در این رابطه سوال اساسی این است که برای حرکت به سمت آینده چگونه می شود شرایط حضور فعال هر سه این نیروها را در نظام سیاسی و اجتماعی کشور با حفظ توازن قدرت و در جهت حل مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بین آنان فراهم کرد. به نظر من چنین حرکتی در وهله اول نیاز به آموزش برای تغییر ذهنیت غلط حاکم دارد. باید با استفاده از تاریخ مبارزات قدرت در ایران و کشورهای دیگر به این نیروها نشان داد که تنها راه گریز از این دور تسلسل باطل به رسمیت شناختن نیازها و منافع همه طبقات اجتماعی درگیر و حرکت در جهت توسعه توانان آنها است. به طور مشخص باید شرایط ذهنی و عملی را برای توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی به وجود آورد. این حرکت اولیه باید توأم با حرکت دیگری باشد که آن قبول این واقعیت است که هر نیروی اجتماعی در بهترین شرایط برای حل مشکل خود قرار دارد و قیم بودن برای نیروهای دیگر کارساز نیست. پذیرش این تفکر مارا به قبول حرکت دیگری رهنمون می شود و آن تشکیل احزاب سیاسی در چارچوب این منافع است. ما نیاز به حداقل سه حزب سیاسی داریم که سازمان دهنده نیروها و مطرح کننده خواست های سه نیروی طبقاتی در جامعه ما باشد. ایجاد احزاب مورد نظر کمک بزرگی به رشد سالم جامعه مدنی می کند که در غیاب این احزاب، سیاست زده شده است. از الزامات دیگر توفیق در این کار حذف فرهنگ انتقام سیاسی و شناخت حق حیات برای همه طبقات با حفظ حساسیت ها و منافع طبقاتی آنان در چارچوب قانون است. حذف فرهنگی انتقام سیاسی می تواند به حل معضل دیگری هم کمک بکند و آن رابطه تنگاتنگ قدرت و ثروت در ایران است. باید رابطه این دو را از هم گسست و اگر این اتفاق

بیفتد. انوقت مشکل دیگر سرمایه داری در ایران، یعنی نامشروع بودن سرمایه در فرهنگ سیاسی ایران نیز حل خواهد شد. این آموزش ها باید در عمل به تغییر ساختار قدرت و ایجاد دولت ائتلافی کمک کنند. دولتی که نمایندگان هر سه طبقه با حفظ منافع و نیازهای خود در آن مشارکت داشته باشند.

ایجاد توازن قوا و در انحصار طلبی طبقاتی در دولت ائتلافی یکی از ضروریات است، اما این امر به معنای تساوی قدرت بین آنان نیست. نیروهای اجتماعی باید به طور نسبی و در رابطه با توان های خود در پیشبرد جامعه در این دولت حضور داشته باشند. به علاوه نیرویی که می تواند نقش تاریخی مهمتری ایفا کند باید در خط مقدم قرار بگیرد. آن نیرو در ایران دولت بورژوازی مدرن است که دارد به شکلی از ترکیبی از لایه های بالایی طبقه متوسط و نیروهایی از درون دولت و طبقه بالا شکل می گیرد. بی دلیل نیست که بخش عمده ای از نیروهای به اصطلاح «اصلاح طلب»، یعنی طبقات متوسط ایران که دارد به آرامی خود را به طبقه بالا نزدیک می کند، امروز هر چه بیشتر شعارهای اقتصادی می دهد و قوانین حمایت کننده از سرمایه داری را در مجلس مطرح می کند. این تنها نیرویی است که می تواند با سایر قدرت های جهان یک رابطه منطقی و مفید برای حفظ منافع ملی کشور داشته باشد. به معنای دیگر دولت ائتلافی مورد بحث که توسعه اقتصادی را برای بورژوازی نوین، توسعه سیاسی را برای طبقه متوسط و عدالت اجتماعی را برای طبقه پایین می پذیرد یک دولت عدالت گستر آزادخواه ملی است. این دولت در سیاست خارجی نیز نه تنها در جهت افزایش پیوندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی گام برمی دارد، بلکه این پیوندها را در چارچوب افزایش منافع ملی و دمکراتیزه کردن هر چه بیشتر روابط نیروهای سه طبقه

اجتماعی کشور سازمان می دهد. امیدوارم که بحث نظری مطرح شده و راه حل عملی ای که به طور بسیار مختصر به آن اشاره شد، شروع یک حرکت فکری جدید و یا حداقل بخشی از گفتمان مربوط به توسعه ملی ایران بشود. باید توجه داشت که در این بحث برای ارائه یک نظریه ساده عملی، به طور عمد از طرح مسائل و نیروهای مهم دیگری که در جامعه ایران حضور دارند پرهیز کرده است. برای مثال اقشار مختلفی با نیازها و تمایلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوت درون هر یک از سه طبقه یاد شده وجود دارند. همینطور نقش زنان و جوانان به عنوان نیروهای اجتماعی با خواسته های مشخص و نقش مذهب به عنوان یک ایدئولوژی فراگیر اجتماعی و دولتی مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. بدیهی است که نیازهای این نیروها و نیروهای دیگر جامعه ایران امروز باید به طور مشخص مورد توجه باشند و در نظریه پردازی و طرح «چه باید کرد» آینده مورد توجه قرار بگیرند. البته بحث ارائه شده حداقل به شکلی غیرمستقیم این نیروها را در درون ساختارهای خود دارد. به عنوان مثال نیروهای جوان و زنان ایران در سه طبقه اجتماعی یاد شده پخش هستند و مذهب به عنوان ایدئولوژی بخشی از هر یک از این سه طبقه اجتماعی مخصوصاً دولت و طبقه بالا وارد کارزارهای اجتماعی می شود. در این رابطه نقش جوانان (که حداقل ۵۰ درصد آنها زنان هستند) می تواند تعیین کننده باشد چرا که این نیرو در ایران امروز عمدتاً و عملاً در دوران طبقه متوسط شکل گرفته است.

دولت ائتلافی که توسعه اقتصادی را برای بورژوازی نوین توسعه سیاسی را برای طبقه متوسط و عدالت اجتماعی را برای طبقه پایین می پذیرد یک دولت عدالت گستر آزادخواه ملی است

استاد دانشگاه واترگورژ آمریکا